

بررسی نقشه راه حکومت امویان با تکیه بر دشمن‌شناسی علوی

اکرم روشنفکر*

چکیده

حکومت اسلامی از روزگار تأسیس جامعه مدنی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله تاکنون، فراز و نشیب بسیار داشته و بسا در محاق مانده است. بدیهی است، آنچه امروزه در حکومت کشورهای اسلامی معمول گردیده، وام‌دار سیاست‌مدارانی است که در تاریخ مسلمانان عهده‌دار اداره امور جامعه اسلامی بودند و نقشه راه حکومتشان را برجای نهادند. مطالعه نقشه راه حکومت اسلامی، از روزگار نخستین معصوم علیه السلام تا زمانی که حکومت رسماً در اختیار امویان قرار گرفت، دوگانگی سیاست حکومتی را متبادر می‌سازد که اختیارات آن، به مدتی کوتاه در میدان تدبیر دومین پیشوای معصوم علیه السلام قرار گرفت و سپس به روشی که امروزه ترفند سیاسی خوانده می‌شود، به سرسلسله حاکمان اموی رسید. پس معاویه با آنچه زیرکی سیاسی خوانده می‌شد، ضمن بهره‌برداری از ترور خلیفه سوم، به جنگی نرم روی کرد تا با رصد ظرفیت نقشه راهی که رفته‌رفته آن را در برابر اصل قرار می‌داد، آینده حکومت اسلامی را از آن تدابیر خود کند. این مقاله درصدد تحلیل دشمن‌شناسی مولای متقیان علیه السلام است تا دستمایه بررسی نقشه راه حکومت امویان فراهم آید. روش کار توصیفی - تحلیلی بوده و مهم‌ترین نتیجه پژوهش حاضر پدیدار شدن نقشه راه اسلامی است که می‌توان از آن با عنوان اسلام اموی یاد کرد.

واژگان کلیدی

حکومت اسلامی، نقشه راه، اسلام اموی، دشمن‌شناسی.

طرح مسئله

زندگی چهارده انسان کامل که از ظهور اسلام تا غیبت کبرا در طول ۳ قرن زیسته‌اند، سرشار از ناگفته‌هاست. شاید اگر تاریخ در عرضه گوهرهای خود بخل نمی‌ورزید، و در روایت رویدادهای زندگی چهارده معصوم، در کلام می‌سفت، امروزه عموم خردمندان با فراز و نشیب سیر فرهنگ خاندان رسالت، در طول زمان آشنا می‌شدند و توانایی آن را داشتند تا موقعیت خود و جامعه خویش را نسبت به اهداف متعالی آن برآورد کنند.

اما گویا چنین فرصتی دست نداده است. از این رو همتی باید تا پرده‌های آن فرهنگ والا برداشته شود و توقف‌گاه‌های تحمیلی حرکت پویای آن در جامعه آشکار شود. حرکتی که در جریان شکل‌گیری امارت شام توسط معاویه سخت آسیب دید و علی‌رغم مقاومت دومین پیشوای معصوم در برابر آن، به فتنه‌ای کور تبدیل شد و جامعه اسلامی را درنوردید. چنان که مولای متقیان گوشزد فرمود: «ألا وإن أخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی أمیة فإنها فتنه عمیاء مظلمة ...»^۱

باید دانست، امارت معاویه بر شام که در پی مشارکت او در فتح شامات محقق شد،^۲ زمینه «فرمانروایی مطلق» وی را فراهم آورد. او ابتدا شامات را منطقه بسته قرار داد و سپس آنجا را ملک طلق خود به حساب آورد.^۳ چنان که ابن خلدون جامعه‌شناس و متفکر مسلمان (۷۳۲ ق) سیاستش را اینگونه فاش کرد: «آنگاه که طبیعت و خاصیت کشورداری اقتضای فرمانروایی مطلق می‌کرد و ناچار باید فردی زمام حکومت را در دست می‌گرفت؛ ممکن نبود معاویه این مقام را از خود و طایفه‌اش رد کند. چه این وضع از امور طبیعی به‌شمار می‌رفت و خاصیت عصیبت او را بدان سوق می‌داد.»^۴ از این رو، امارت معاویه پس از حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام به «فرمانروایی مطلق» تبدیل شد.

این مقاله درصدد بررسی تدابیر معاویه است تا خطوط اصلی نقشه راه وی را که در اختیار فرمانروایان پس از او قرار گرفت، نمودار سازد. در همین راستا می‌توان از کتاب دکتر جعفر المهاجر با عنوان *التأسيس لتاریخ الشیعة فی لبنان و سوریه* یاد کرد که مطالعه آن، ایده نگارش این پژوهش گردید و از مقاله «پروپاگاندا ی بنی‌امیه علیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله» از محمدرضا روحانی و سید عبدالرسول علم‌الهدی به‌عنوان پیشینه کار نام برد. روش کار توصیفی - تحلیلی بوده و پرسش اصلی پژوهش درباره روی دوم سکه سیاست‌های کلان امویان در رویارویی با پیشوای معصوم است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

۲. المغلوث، اطلس الخلیفة عمر بن خطاب، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳. المهاجر، التأسيس لتاریخ الشیعة فی لبنان و سوریه، ص ۳۱.

۴. ابن خلدون، العبر، ج ۱، ص ۴۰۵.

مقدمات نقشه راه امویان

۱. انتصاب حکومتی

معاویه بن ابوسفیان در پی فتح شام، از سوی خلیفه دوم، فرماندار شامات شد. او دمشق را مرکز ولایت خود قرار داد و در طول سالها با بهره‌مندی از عایدات ناحیه حاصلخیز غوطه دمشق، برنامه بلندمدت فرمانروایی مطلق خود را پی گرفت. حتی عملیات‌های ایزدایی، را در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام با هدف ایجاد ارباب در نواحی مرزی و شهرهای اطراف «حکومت علوی» تدارک دید و نیروی نظامی وی با تعرض به حریم جامعه اسلامی مقدمات سیطره‌اش را فراهم آورد. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «هذا اخو غامد وقد وردت خيله الأنبار و قد قتل حسان بن البكري و أزال خيلكم من مسالحتها ...»^۱

«جنگ صفین» مهم‌ترین عملیات نظامی معاویه علیه حکومت علوی بود.^۲ مقدمات این جنگ از روزگار فرمانداری‌اش در شامات فراهم شده بود. از آن‌رو که خاندان اموی با حکم انتصاب وی بر شامات، مالک نواحی حاصلخیز آن شدند و سپس در روزگار خلیفه سوم به سبب آنکه میسوط‌الید گشتند، باعث فروپاشی کلیه معادلات اقتصادی جامعه گردیدند. آنان در روزگار جنابش جثه «چیرگی» خویش را فربه نمودند، چنان‌که مانند حیوانی در دایره خور و خواب سرگشته می‌نمود. از این‌رو، مولای متقیان فرمود: «الی أن قام ثالث القوم نافجا حنیه بین نثیله و معتلفه و قام مع بنو ایبه یخضمون مال الله خضمة الابل نبتة الربیع ...»^۳

از سوی دیگر خزانه و عایدات حکومت اسلامی مایملک امویان گردید و صاحبان حق، از حقوق خود کاملاً محروم شدند. هرچند آن روزگار تلخ در سال ۳۵ ق / ۶۵۵ م. به پایان رسید، اما شکاف طبقاتی‌ای که در جامعه پدید آورد، همچنان برگونه جامعه اسلامی باقی ماند.

۲. تدارک مشروعیت

یکی از موفقیت‌های برنامه درازمدت معاویه به‌دست آوردن «مشروعیت اجتماعی» از راه انتصاب حکومتی بود که وی آن را در روزگار خلیفه دوم (۱۸ ق / ۶۳۹ م.) کسب کرد. اما برنامه او در ساختار حکومت علوی جایی نداشت. از این‌رو، مولای متقیان حکم عزلش را با اشاره ضمنی به رویدادهای پیشین، روانه دمشق نمود و او را همراه مجموعه دربار دمشق، به مرکز حکومت فراخواند، تا از آنان

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. المهاجر، التأسيس لتاریخ الشیعة فی لبنان و سوریه، ص ۸۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳.

حساب پس گیرد. چنان که فرمود: «واقبل الي في وفد من اصحابك»^۱ باید خاطر نشان ساخت که معاویه فرمانداری بود که هرگز از سوی خلیفه دوم مورد بازخواست قرار نگرفت و طبیعی می‌نمود که حکم مولای متقیان بر وی گران آید. زیرا جناب خلیفه برخلاف سایر فرمانداران با وی رفتار می‌کرد و حتی هرگاه بخشداری در امیرنشین شام منصوب می‌شد، نه در برابر حکومت مرکزی، بلکه در برابر معاویه پاسخگو بود. معاویه در روزگار خلیفه سوم نیز اختیارات حکومتی را افزون بر شامات، در انحصار خویش داشت و مسئولیت انتصاب کارگزار مالیات حکومت مرکزی و افراد پست قضاوت به عهده او بود.^۲ به همین سبب در برابر امیرمؤمنان علیه السلام و مرکز «حکومت علوی» سر تسلیم فرود نیاورد و برای خود دستاویزی عامه‌پسند و مشروع‌نما اختیار نمود و درصدد برآمد برای تحریک توده مردم، دست به ماجراجویی زند.

۳. بهره‌برداری از ترور

معاویه مجرای ترور خلیفه سوم را نخستین مقصد خود قرار داد، تا از آن به نفع مصالح خویش بهره برد. از همین رو مولای متقیان خطاب به وی فرمود: «درباره قاتلان عثمان پر گفتمی. پس در آنچه مردم وارد شدند داخل شو. سپس همراه آنان پیش من درخواست حکم نما تا تو و ایشان را به کتاب خدای تعالی احاله دهم و حکم نمایم. اما آن را که تو می‌طلبی، فریفتن شیرخوار برای گرفتنش از شیر است.»^۳

۴. اقدام به جنگ نرم

«به اشتباه افکندن» مردم دومین تاکتیک معاویه در بازی سیاست بود. او درصدد برآمد تا یقین مردم را نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام مخدوش نموده و آن را کاملاً سلب نماید. بسا تلاش و افرش نتیجه‌بخش گردید و کسانی که به او اقتدا کرده بودند، برایش در مهلکه‌ها شمشیر می‌زدند. چنان که مولای متقیان فرمود: «گروه بسیاری از مردم را تباه ساختی، ایشان را با سرکشی خود فریفتی و در امواج دریای سرکشی خود انداختی. تاریکی گمراهی ایشان را دربرگرفت و تلاطم شبهات، آنان را به فراز و فرود آورد؛ تا جایی که از رویکرد خود منحرف شده و روی گردانده و به پشت باز گشتند و در نتیجه بر شرافت خاندان خود تکیه کردند.»^۴

۱. همان، نامه ۷۵.

۲. المهاجر، التأسيس لتاریخ الشیعه فی لبنان و سوریه، ص ۶۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۶۴، ترجمه و شرح فیض الاسلام.

۴. همان، نامه ۳۲.

روانکاوای معاویه

۱. نیرنگ سیاسی

به نظر می‌رسد فرمانروایی مطلق بیش از هر چیز، درگرو هویت روانی خاصی است که معاویه آن را فراهم آورده بود و در نظر عامه لیاقت سیاسی و زمامداری به‌شمار می‌رفت. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «ما در زمانی واقع شده‌ایم که بیشتر مردم مکر و نیرنگ را زیرکی می‌پندارند.»^۱ توفیق معاویه در تدابیری که می‌اندیشید، معلول فریب‌کاری و نیرنگی بود که زیرکی سیاسی خوانده می‌شد. البته نیرنگ وی در منش علوی جایی نداشت. از این‌رو، مولای متقیان با سیاق سوگند، آن را نفی کرده و فرمود: «به خدا سوگند که معاویه از من زیرک‌تر نیست؛ بلکه او نیرنگ در کار آورده و معصیت می‌نماید. اگر نیرنگ پسندیده بود، من زیرک‌ترین مردم در تلقی شما بودم. اما نیرنگ زدن معصیت است و ارتکاب به معاصی نافرمانی از پروردگار است ...»^۲

۲. شایسته‌پنداری خویشتن

معاویه دچار سوءبرداشتی از توانایی خود گردید و با گام نهادن در وادی شُبّه، از فضای روشن حقیقت فاصله گرفت. در نتیجه نامه‌هایی غیرمنطقی به امیرمؤمنان علیه السلام نوشت. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «پس از شُبّه و فراگیر بودن آن بر حذر باش؛ از جانب تو نامه‌ای به من رسیده که گفتار آن درهم است و مضمون آن ربط منطقی با یکدیگر ندارد ...»^۳

شاید وجود «ابهام» گاهی باعث تکاپوی انسان سوی یافتن حقیقت شود. اما بسا حق‌پنداری «شُبّه» با میل و رغبت آدمی عجین شده، و با هوای نفس و خواهش تن جفت گردد که در این صورت فقط ضلالت و گمراهی نصیب شخص می‌گردد. بدان سبب که میل و خواهش تن آدمی را از ژرف‌اندیشی و بصیرت باز می‌دارد و مانع دریافت حقیقت می‌شود. چنان‌که مولای متقیان خطاب به معاویه فرمود: «پندی از تو به من رسید ... نامه فردی که بصیرتی ندارد تا هدایتش کند و راهبری که راهنمایش باشد. هوای نفس او را به خود خواند و وی اجابتش نمود و ضلالت او را به بیراهه کشاند و او از آن پیروی کرد.»^۴

به این سبب مولای متقیان شایستگی سیاسی معاویه را با طرح پرسشی انکار فرمود: «ای معاویه! شما کی لیاقت حکمرانی رعیت و زمامداری مسلمانان را داشتید؟ بدون سابقه خیر و نیکویی

۱. همان، خطبه ۴۱.

۲. همان، کلام ۱۹۱.

۳. همان، نامه ۶۵.

۴. همان، نامه ۷.

که به کار آید و ارجمندی و شرافتی که مرتبه برتری را از آن شما نماید. البته از سابقه شقاوت‌پیشگی صرف‌نظر کرده و به خدا پناه می‌بریم.»^۱

۳. اهریمن صفتی

هویداست که هرگاه عقل آدمی و ارزیابی وی از تأثیر امیال نفسانی رها شود، قضاوتش در دایره خردورزی قرار می‌گیرد. چنان‌که مولای متقیان ضمن تبرئه خویش از ماجرای قتل خلیفه سوم، خرد بدون شائبه معاویه را بر حکم فرا خوانده و فرمود: «ای معاویه! سوگند می‌خورم که اگر بدون هوای نفس با عقل خود بنگری، مرا مبرأترین اشخاص در ریختن خون عثمان بینی ...»^۲ اما وجود خرد ناب در معاویه دور از انتظار بود. زیرا او چنان در دام امیال خود گرفتار آمده بود که هیچ سند و مدرکی در قضاوت به کارش نمی‌آمد. به‌نظر می‌رسد دلیل شگفتی مولای متقیان نیز از این روست. چنان‌که فرمود: «شگفتا از هواپرستی و ذواق بودن و سرگشتگی ای که همراه با تباه ساختن حق در تو قرین گشته و باعث شده اسناد و مدارکی را که مطلوب حضرت حق (جل و اعلی) و حجتی بر خلائق است، نادیده‌انگاری ...»^۳

تردیدی نیست که فقدان خرد ناب، آدمی را بسان ابلیس، اسم مصلّ خداوند می‌نماید. یعنی در پی قطع ارتباط با حقایق و اصرار بر انانیت فرد، مانند «رجیم» در برابر واسطه فیض، قد علم می‌کند و با اظهار فضل، جماعتی را به گمراهی می‌افکند. چنان‌که مولای متقیان با اظهار شگفتی از اظهار فضل معاویه، در معلومات او تردید نموده و فرمود: «گمان کردی که بهترین مردم فلانی و فلانی هستند، مطلبی را ذکر کردی که اگر درست باشد، بهره‌ای از آن تو نمی‌گردد و اگر نادرست باشد، زبانی به تو نرسد. اما ترا با برتر و کهنتر و زبردست و زبردست چکار؟! گروه طلقا و فرزندان ابوسفیان را با تشخیص اولویت مهاجران و تعیین مرتبه و شناساندن طبقه‌شان چکار؟! ... ای بشر! آیا بر لنگی خود توقف نمی‌کنی و کوتاهی دستت را نمی‌بینی؟»^۴

درواقع معاویه با اعمال شیطانی، نرم‌نرم در وادی ضلالت پیش رفت و سرنوشت شوم ابلیسی را یافت که صورت انسان گرفته باشد.^۵ از همین‌رو مولای متقیان با تأکید خیر، خطاب به او فرمود: «تو زیاده‌خواه و اهل ناز و نعمتی، ابلیس در تو جای گرفته و به خواست خود رسیده و مانند خون در رگ

۱. همان، نامه ۱۰.

۲. همان، نامه ۶.

۳. همان، نامه ۳۷.

۴. همان، نامه ۲۸.

۵. ابن جوزی، تلبیس ابلیس، ص ۲۶.

و جان در بدن، در تو جاری است ...»^۱ پرواضح است که دوری از چنین بشری، ضرورت زندگی همه آحاد جامعه است و مولای متقیان حتی فردی مانند «زیاد» را از او برحذر داشت و فرمود: «از او برحذر باش که او همان ابلیس است، پیرامون آدمی می‌گردد تا از غفلت او بهره برده و با فریب، عقلش را برباید ...»^۲

معاویه دشمنی گردید که زاویای حکومت اسلامی را رصد می‌نمود و غفلت از او، سرانجام بدخیمی را برای جامعه اسلامی رقم می‌زد. از این رو، مولای متقیان در واری رویارویی با وی، اساس کار را بر جنگ با سپاه شام نهاد و برپایه درایت عقلانی و ارزیابی منطقی فرمود: «من این کار را به‌تمامه واری کردم و چاره‌ای نیافتم، جز آنکه بجنگم یا به آنچه رسول‌الله آورده، کفر ورزم ...»^۳

ظرفیت‌های نقشه راه امویان

۱. دشمن‌تراشی

شُبّه و ابهام که در اثر عدم بصیرت و فقدان ژرفاندیشی است، «خوارج» را فراهم آورد که از مولای متقیان فرمان نبردند و سپس پشیمان شدند و دچار مکافات گردیدند. چنان‌که مولای متقیان فرمود:

«فحسبهم بخروجهم من الهدی و ارتکابهم فی الضلال و العمی و صدّهم عن الحق و جاحهم فی التیّه.»^۴

البته وجود طبقه اجتماعی بی‌بصیرت به تهدیدات جامعه دامن می‌زند و کار حکومت را دشوار می‌کند. زیرا افراد بی‌بصیرت، فاقد قدرت تشخیص میان درستی و نادرستی بوده و میان افراد بی‌گناه و متهم و مجرم فرقی قائل نمی‌شوند. آنان نفرین شدگانی‌اند که همه را به یک چوب می‌رانند. چنان‌که مولای متقیان خطاب به آنان فرمود: «اگر مخالفت شما برای این است که گمان می‌کنید، من خطا کرده و در مسئله حکمیت گمراه شده‌ام، پس چرا همه امت رسول‌الله ﷺ را گمراه می‌شمردید و آنان را به خطای من گرفته و به گناه من تکفیر می‌کنید؟ شمشیرها تان بر گردنتان فرود آید! که آن را بر خوب و بد فرود می‌آورید و میان گناهکار و بی‌گناه فرقی نمی‌نهدید.»^۵

خاطر نشان می‌شود که سایه سنگین حکومت اموی، تنها در محدوده شام دامن اقتدار نگسترده؛ بلکه آن در مناطق تابعه حکومت علوی نیز رخنه داشت و باعث وقوع نبرد نهروان گردید. زیرا با آنکه «خوارج» شهروندان حکومت علوی به‌شمار می‌رفتند، اما ولادت بدشگون سیاسی آنان در «صفین»

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۱۰.

۲. همان، نامه ۴۴.

۳. همان، کلام ۴۴.

۴. نهج‌البلاغه، کلام ۱۸۱.

۵. همان، ترجمه فیض‌الاسلام، کلام ۱۲۷.

بود. آنها از جنس فاقدان بصیرتی بودند که ثمره «شُبّه» و فاصله گرفتن از حقیقت بود.^۱ حقیقتی که در واپسین لحظات حیات بابرکت وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت علیه السلام با جمله «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» بازگو شد،^۲ ولی گویا فضای «شُبّه» در آن روزگار چنان مستولی بود که اصحاب نهروان در عبارت «لن یفترقا» حرف نفی ابد را اصلاً ندیدند؛ از این رو در دام «حکمیت» پا نهادند.

۲. بهره‌برداری از مقدس‌مآبی

نیرنگ معاویه برای ایجاد دشمنی در جامعه علوی با «حکمیت» تحقق یافت. او ضمن بهره‌برداری از روحیه گروهی مقدس‌مآب به منظور خویش رسید. به این ترتیب «خوارج» فراهم آمدند تا نقشی را ایفا کنند و بار «شُبّه» را در میان توده مردم توزیع نمایند. هر چند «حکمیت» به فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام تنها یک احیا و یک ائمه بود و حضرتش آن را این‌گونه تفسیر فرمود: «جز این نیست که دو حکم معین شدند تا آنچه را قرآن زنده کرد، زنده کنند و آنچه قرآن میرانده، بمیرانند. احیا قرآن یعنی گردآمدن بر ارزش‌های آن و ائمه یعنی پراکنده شدن از گرد ارزش‌های ضد قرآنی.»^۳

حضرتش در پذیرش حکمیت نیرنگی در کار ننمود. ولی با حکم دو فرد گمراه معادله برعکس شد. به این ترتیب جماعتی فراهم آمدند که به توهم گرفتن جانب قرآن کریم و ثقل اکبر، نه تنها از همراهی با امیرمؤمنان علیه السلام و ثقل کبیر بازماندند؛ بلکه در داخل حکومت امیر مؤمنان علیه السلام به طرف خصومت با حضرتش تبدیل شدند و نیرنگ معاویه به ثمر نشست و جامعه علوی پس از پیمان شکنی اصحاب جمل، دوباره از درون آسیب دید و دچار دشمنان داخلی گردید.

۳. صلح طلبی

یک. بهره‌برداری از شرایط دوران انتقال

پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام امام مجتبی علیه السلام به عنوان فرزند ارشد و وصی امیرمؤمنان علیه السلام بامداد روز جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ ق در جمع مردم عزادار، خطبه‌ای خواند و در پی آن «ابن عباس» برخاست و مردم را به بیعت با آن حضرت فراخواند. زمانی که خبر به معاویه رسید، او با استفاده از شرایط دوران انتقال امامت به فرزند ارشد حضرت امیر علیه السلام، جاسوسانی به کوفه و بصره فرستاد تا اخبار فراهم آورند و به مرکز قدرت رسانند. آنگاه در پاسخ به دعوت امام مجتبی علیه السلام برای تسلیم و فرمانبرداری، از سیاست خود دم زده و گردن‌فرازی نمود. او سپس لشکری به عراق گسیل داشت.

۱. شهرستانی، الملل والنحل، ص ۱۰۶؛ عاملی، امام علی علیه السلام و خوارج، ص ۱۵۰ و ۳۳۳.

۲. امام خمینی، وصیت‌نامه، ص ۱.

۳. نهج البلاغه، کلام ۱۲۷، ترجمه و شرح فیض الاسلام.

با آنکه امام مجتبی علیه السلام در آغاز لشکری با خود همراه داشت، اما سران لشکر مقهور تهدید و تطمیع معاویه شدند و تلاش وی برای فریب سرداران لشکر امام علیه السلام نتیجه بخشید.^۱ ترور امام مجتبی علیه السلام در «ساباط» که باعث بستری شدن فرمانده کل قوای اسلام گردید، بر وخامت شرایط افزود.^۲

دو. کارآمد شدن دنیاطلبی مومن

از ظرفیت‌های نقشه راه امویان، بهره‌برداری از ناتوانی افراد بود. از همین‌رو معاویه از دنیاطلبی بدخیمی که سپاهیان امام مجتبی علیه السلام را مبتلا ساخته و ایشان را در مقابل دشمن ناتوان کرده بود، اهرم فشاری فراهم آورد و حضرتش را در برابر پیشنهاد صلح قرار داد. از این‌رو، امام مجتبی علیه السلام پس از بارها سخنرانی با هدف اطلاع‌رسانی به جماعت، مردم را مخاطب گردانیده و فرمود: «معاویه ما را به چیزی که در آن عزت و بزرگواری و انصافی نیست؛ وانده است. اکنون اگر طالب زندگی و حیات هستید، از او بپذیریم و این خار را در دیده خود فرو برده و دیده برهم نهمیم و اگر طالب مرگ با عزت و شرف هستید، ما جان خود را در راه رضای خدا ببخشیم و محاکمه را به خداوند واگذاریم.» اما جماعت یک‌صدا فریاد برآوردند: «ما طالب زندگی و حیات هستیم.»^۳

سه. ارائه صلح‌نامه سفید

معاویه هرگز دغدغه برپا نمودن شعائر دینی نداشت؛ بلکه در پی تصاحب حکومت و بهره‌مندی بی‌چون‌وچرا از عایدات سرزمین‌های مسلمان‌نشین بود. او که در طول بیست و دو سال فرمانداری شام، از مواهب سرشار منطقه حاصلخیز غوطه دمشق بهره‌مند بود، گنج نابرده رنجی را در اختیار داشت و درصدد بود تا قدرت اقتصادی تمام مناطق تحت نفوذ حکومت مرکزی را با کنار زدن حریف قبضه نماید.^۴ چنان‌که پس از پیوستن «جُند عراق» به لشکرش در میان جماعت به سخنرانی ایستاد و گفت: «ای اهل عراق! به خدا سوگند من به‌خاطر نماز و روزه و زکات و حج با شما ن‌جنگیدم، جنگ من با شما فقط برای حکومت بود؛ اینک بدانید تمام امتیازاتی که به حسن بن علی داده‌ام، از هم اکنون زیر پای من است ...»^۵

او در به‌دست آوردن صلح بزرگ خود، ردّ سخنی از خویش به‌جای ننهاده و با فرستادن کاغذی که ذیل آن ممه‌ور شده بود، پیشنهاد مفاد تفاهم‌نامه را در اختیار حریف نهاد. اما با تعیین مفاد تفاهم ازسوی

۱. المظفر، *البطل العظمی*، ج ۳، ص ۵۲.

۲. رسولی محلاتی، *زندگانی امام مجتبی علیه السلام*، ص ۲۱۴.

۳. البلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۵۱.

۴. المهاجر، *التأسيس لتاریخ الشيعة في لبنان و سورية*، ص ۲۴۱.

۵. همان؛ *مجلسی، بحارالانوار*، ج ۲، ص ۴۴ - ۲۱.

امام مجتبی علیه السلام بدان وقعی نهاد. به نظر می‌رسد معاویه با در اختیار گذاشتن کاغذ سفید صلح‌نامه، قصه اعمال اقتدار و توسعه‌طلبی امویان را مانند برخی از داستان‌های جنگ داخلی عصر حاضر با پایانی باز رقم زد؛ به نشانه آنکه هرگاه فرصت مغتنم گردید، از سر گرفتن جنگی بی‌امان ممکن شود. درواقع وی با اطلاع از تلون مزاج «جُند عراق» فاجعه‌ای را در بطن صلح خویش به ودیعه نهاد و امید به وقوع آن را با توصیه‌ای به خلف بدشگونش نوید داد و گفت: «حسین بن علی علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام را زیر نظر بگیر. پس او محبوب‌ترین خلائق نزد جماعت است؛ اگر از جانب او موردی بود، من امیدوارم خدا تو را با آنان که پدرش را کشتند و برادرش را خوار ساختند؛ کفایت کند.»^۱

آینده‌نگری نقشه راه امویان

معاویه زمینه قبضه نمودن قدرت را با تدارک صلحی فراهم آورد. او با در اختیار نهادن ورق سفید صلح‌نامه مراتب کتابت را به امام مجتبی علیه السلام واگذار نمود. بند دوم صلح‌نامه به روایت تاریخ سال ۴۱ ق آن بود که معاویه حق نداشت کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.^۲ با این حال او به منظور تدارک آینده حکومت اموی، درصدد انتصاب پسرش به ولایتعهدی برآمد. او اهالی شام را در هراس از فرا رسیدن اجل خویش به بیعت بر ولایتعهدی یزید فراخواند و اقدامش با استقبال شامیان مواجه شد. سپس از مروان بن حکم که کارگزار حکومت اموی در حجاز بود، درخواست کرد تا برای یزید بیعت ستاند. اما مروان خود را بر یزید مقدم می‌دانست. با این حال در مقام مشورت به «ولید» والی مدینه توصیه کرد بر پسر زبیر و سیدالشهداء علیه السلام سخت گیرد و اگر بیعت را نپذیرفتند، سر از تنش جدا کند. او درصدد بود تا به یک تیر دو هدف را به دست آورد. نخست آنکه رقیبان بزرگ حکومت یزید را پشت سر نهد و دیگر آنکه مردم را علیه کار شنیع دستگاه یزید بشوراند و زمینه به دست گرفتن قدرت را برای خویش مهیا سازد.^۳ البته معاویه پیشتر با حضور در جمع مردم حجاز و گماردن قوای قهریه بر چهار تن از بزرگان شهر، از جانب ایشان اعلان بیعت نموده و مردم را به تبعیت فراخوانده بود.^۴

۱. حاکمیت تجاهر به فسق

با روی کار آمدن یزید بن معاویه نشانه‌های تجاهر به فسق در جامعه اسلامی هویدا شد. درباریان و

۱. ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۱۶۲.

۲. رسولی محلاتی، *زندگانی امام مجتبی علیه السلام*، ص ۲۱۸.

۳. العقاد، *ابوالشهداء حسین بن علی*، ص ۱۸.

۴. همان، ص ۱۶.

کارگزاران یزید، از زیر پا نهادن شرع مقدس ابایی نداشتند. رقص و آواز در «أم‌القری» و «مدینه طیبه» رواج یافته بود و افراد فارغ از دغدغه شرعی، شراب می‌نوشیدند. یزید خود جلودار مجالس لهو و لعب بود و در محفل خود نه‌تنها درباریان، بلکه بوزینه و جانوران دیگر را به حضور می‌طلبید.^۱

از همین‌رو حضرت سید الشهداء علیه‌السلام در پاسخ به پرسش عبدالله بن زبیر درباره بیعت با یزید فرمود: «من هرگز بیعت نخواهم کرد. از آن‌رو که کار براساس صلح‌نامه پس از برادرم از آن من بوده و معاویه نمی‌بایست خلافت را به کسی از فرزندان من سپرد؛ بلکه او می‌بایست آن را به من - به شرط حیات - بازمی‌گرداند. اما او به میل خود رفتار نمود و از دنیا رفت، درحالی‌که به تعهد خود نسبت به من و برادرم عمل نکرد. اکنون مطلبی پیش آمده که قرار ما نبود. ای ابابکر! آیا گمان می‌بری من با یزید بیعت می‌کنم؟ درحالی‌که او مردی فاسق و متجاهر به فسق است. شراب می‌نوشد و با جانوران سگ‌سان و گربه‌سان مشغول است. اما ما بازماندگان خاندان رسول‌الله هستیم. نه، سوگند به خدا! آن نخواهد شد.»^۲

خاطرنشان می‌سازد که «فسق» عملکرد گمراهان بوده و «فاسق» در زبان عربی بر افراد گناهکار و هرزه اطلاق می‌شود. این واژه در زبان فارسی اغلب همراه کلمه فجور می‌آید که به معنای برانگیخته گردیدن بر گناه، تبه‌کاری، روی گردانیدن از حق، کردار زشت به کار می‌رود.^۳ باید دانست که فجور از فجر، به معنای شکاف برداشتن است و به مفهوم پرده‌داری به کار می‌رود. درواقع، فجور عملکردی است که پرده عصمت می‌درد و مانع بزرگ راه وصول انسان‌ها به عصمت اکتسابی است. پیامد فسق و فجور بیرون رفتن از خط مستقیم شریعت الهی و خارج شدن از مسیر متکامل عبودیت حق تعالی است.

هویداست که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام موضع خود را دقیقاً برپایه حفظ شریعت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و براساس تعهد در برابر تکلیف انسان کامل بر هدایت عموم مردم در مسیر عبودیت حضرت حق (جل و عز) اعلام فرمود. البته به انجام رسانیدن آن تکلیف، با سلطنت یزید قابل جمع نبود و آن باید به استحضار مردم می‌رسید. پس حضرتش به‌منظور ایفا نقش در مقام انسان کامل و آگاه ساختن عموم مردم، برنامه آموزشی میان‌مدتی را پی گرفت و موضع خود را در یکی از منزلگاه‌های مسیر خویش برای جماعت توضیح داد و فرمود: «ای مردم؛ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود؛ هرکسی سلطان ستمگری را ببیند که حرام شریعت الهی را حلال شمرد، پیمان الهی را زیرپای نهد، با سنت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۱. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۷۷؛ بروکلان، *تاریخ الشعوب الاسلامیة*، ص ۱۲۹.

۲. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۱۸۲.

۳. دهخدا، *لغت‌نامه*، ج ۲، ماده «فجور».

مخالفت نماید، میان بندگان خدا به روش گناه‌آلود و دشمنی رفتار کند، پس با رفتار یا سخنی عملکرد آن سلطان را تقبیح نکند، سزاوار است که خدا او را به منزلگاه همان سلطان وارد نماید. بدانید این دربار به اطاعت شیطان رجیم گردن نهاده و اطاعت خداوند را رها کردند. فساد و تباهی را آشکار ساخته و حدود الهی را زیر پا نهادند؛ مالیات اسلامی را به خود اختصاص دادند و حرام شریعت الهی را حلال نمودند و حلال شریعت خداوندی را تحریم کردند. بدانید که من سزاوارترین مردم به تقبیح عملکرد آنان هستم ...»^۱

به نظر می‌رسد حضرت سید الشهداء علیه السلام در اعلام این موضع، قصد ایجاد دغدغه‌ای عمومی داشته است. ایشان با این سخنرانی عمومی افزون بر آگاه نمودن جماعت، از وقوع فساد و تباهی در رأس حاکمیت، به تسری اباحی‌گری در میان دولتمردان اشاره نموده است. حضرتش با کاربرد ضمیر جمع، تباهی و فساد و اباحی‌گری را فعل مجموع دستگاه حاکمه دانسته و با مُحِق شمردن خویش تلاش نموده، از پیامد گریزناپذیر شیوع اباحی‌گری در موضع حاکمیت بیم دهد. زیرا آن رفته‌رفته سیاست حکومتی به‌شمار آمده و به بدنه جامعه سرایت می‌نمود و در میان عموم مردم رواج می‌یافت. البته «یزید» از این موضع‌گیری غافل نبود. از همین‌رو کسانی را که متمرکین از بیعت به‌شمار می‌رفتند، در نخستین اقدام هدف گرفت.^۲

او پس از مرگ معاویه درصدد برآمد از چند تن بیعت ستاند. پس دستوری محرمانه سوی فرماندار خویش فرستاد و امر را در آن بر سختگیری دایر نمود: «فخذ حسینا و عبدالله بن عمر و ابن زبیر بالبیعة اخذ لیس فیہ رخصة حتی یبایعوا»^۳

۲. فرمانداری ناپاکی

باید دانست که انتصاب «یزید» در رأس حاکمیت، حکومت‌های محلی همسانی را می‌طلبد تا جامعه‌ای یکپارچه و همسو با منویات امویان فراهم آید. این امر با انتصاب عبیدالله بن زیاد بر عراق محقق گردید. او که حاکم بصره بود با حفظ سِمَت، کارگزار حکومت مرکزی در کوفه گردید.^۴ وی هویت مشخصی نداشت و پدرش «یزید بن ابیه» به شجره طیبه‌ای منسوب نبود. پیش‌تر ابوسفیان «یزید» را فرزند خود خوانده بود. سپس معاویه با ادعای نامشروع برادری، درصدد برآمد تا وی را به خاندان اموی ملحق نماید.

۱. الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۷، ص ۳۰۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲. الدینوری، اخبار الطوال، ص ۲۲۷؛ البلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۵۵؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۵۱.

۳. الخوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۰؛ ابن اثیر، الكامل فی تاریخ، ج ۴، ص ۱۴.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۶.

آن سخن پلید در روزگار مولای متقیان مورد انتقاد حضرتش قرار گرفت تا ضمن پرهیز دادن «زیاد» از پیوند بدشگون قومی، مانع اشاعه منکر و قول زشت گردد. چنان‌که فرمود: «آگاه شدم معاویه نامه‌ای به تو نوشته و می‌خواهد خرد تو را متزلزل ساخته و زیرکی تو را به سود خود به‌کار گیرد. پس از او برحذر باش؛ بدان که در روزگار خلیفه دوم، سخن ناسنجیده‌ای از ابوسفیان در رابطه با مادرت بیان شد که وسوسه‌ای شیطانی بوده و با بیان آن، نسبتی ثابت نمی‌شود و ارثیه‌ای روا نمی‌گردد ...»^۱

به این ترتیب «عبیدالله بن زیاد» در زمره امویان قرار گرفت و هم‌جنس ایشان گردید. او به محض ورود به دارالخلافة کوفه جماعت را فراخواند و گفت: «ای مردم، امیرمؤمنان یزید! مرا بر شهر و دیار و جمع‌آوری مالیاتان گمارده است. او به من فرمان داده در حق مظلوم انصاف ورزم و به محروم ببخشم و در حق افراد حرف شنو و مطیع نیکی کنم. پس بدانید که من در حق مطیعان مانند پدری مهربان و دلسوزم و شمشیر و تازیانه بر آنکه فرمان نبرد و از پیمان من روی گرداند، فرود آرم. پس هر که کار خود داند ...»^۲

ناگفته پیداست که لب کلام عبیدالله دعوت به اطاعت بی‌چون‌وچرا و اعمال خشونت در برابر نافرمانی بود و جماعت آن را به‌خوبی دریافتند. آنان مغلوب سلطه‌ای بی‌رحم شده بودند که صغیر و کبیر نمی‌شناخت. آن چنان باورش کرده بودند که هر کاری ازسوی او مشروع می‌نمود. به همین سبب خود را مخاطب احدی نمی‌دیدند. لذا در روز عاشورا پاسخشان به «بریر بن خضیر» همان بود که وی خواسته بود. جناب «بریر» در برابر جماعت قرار گرفته و مردم را بیم داد: «ای مردم! از خدا بترسید. خاندان حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله در برابرتان هستند. ایشان فرزندان، دختران و اهل حرم اویند. آنچه می‌خواهید عرضه دارید و بگویید که می‌خواهید چه کنید؟ پس گفتند: می‌خواهیم امیر عبیدالله بن زیاد بر ایشان دست یابد و صلاح کار بداند.»^۳

به نظر می‌رسد مهم‌ترین ویژگی آن پاسخ، نادیده گرفتن وجدانیات بود. چنان‌که در گسیل دسته‌ای از اردوگاه سیدالشهداء علیه السلام به فرات «هلال بن نافع الجملی» خود را به نگهبان آب معرفی کرده و گفت: «من از یاران حسینم. آمدم از آبی که از ما بازداشتید، بنوشم. «عمرو» به او پاسخ داد: بنوش. گوارایت باد. نافع گفت: وای بر تو! چگونه می‌گویی از آبی بنوشم درحالی‌که حسین علیه السلام و همراهانش سخت تشنه‌اند. او پاسخ داد: راست می‌گویی. من می‌دانم، اما به ما امر شده، باید که به

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۴، ترجمه و شرح فیض الاسلام.

۲. اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. همان، ص ۲۵۲.

انجامش رسانیم.»^۱ به این ترتیب نادیده گرفتن وجدانیات و اطاعت بی چون و چرای جماعت، جو حاکم را در راستای منویات کارگزار اموی قرارداد و مردم فارغ از وجدانیات با پیروی از بزرگان کوفه بر سیدالشهداء علیه السلام شمشیر کشیدند.^۲ البته چنین سرنوشتی دور از انتظار نبود. چنان که شاعر نامدار، فرزدق گفت: با مادرم در راه حج بیت الله الحرام بودیم. پیش از ورود به مکه با حسین بن علی علیه السلام و سپاهش روبه رو شدم. پرسیدم: «این کاروان از آن کیست؟ شنیدم از آن حسین بن علی علیه السلام است. سپس به حضورش رسیدم. ایشان پرسید: کیستی؟ گفتم: مردی عربم. سوگند به خدا بیش از آن کنجکاوئی نکرد و سپس به من گفت: از مردمی که پشت سر نهادی بگو. گفتم: از مرد دانایی پرسیدی. دل مردم با توست، درحالی که بر علیه تو شمشیر می کشند.»^۳

۳. تملک مشروعیت

به دست آوردن «حاکمیت» قدم نخست نقشه راه حکومت اموی بود. آنان با قبضه قدرت و تصاحب «جُند عراق» در صدد تملک «مشروعیت» برآمدند و با استفاده از عنوان «خلافت اسلامی» مشروعیتی برای اعمال قدرت تدارک نمودند و برای از بین بردن احتمال شکست، از ترفند معاویه بهره جستند. از این رو، نبرد با اباعبدالله علیه السلام با استفاده از نام «شرع» تحقق یافت.

حکومت اموی سیدالشهداء علیه السلام را بدعت گذاری معرفی کرد که از راه دین منحرف گردید و این توهم را به وجود آورد که حضرتش می خواهد دین را از مسیرش منحرف کند. به همین سبب «عمرو بن الحجاج» در روز عاشورا در صدد تخطئه اردوگاه امام علیه السلام برآمده و خطاب به کوفیان گفت: «ای کوفیان! بر فرمانبرداری باشید و جمع خود را حفظ کنید. در کشتن آنکه از دین خارج شده و با پیشوای جامعه مخالفت نموده، شک نکنید. امام حسین علیه السلام پرسید: ای عمرو بن الحجاج! آیا مردم را علیه من تحریک می کنی؟ آیا ما از دین خارج شده ایم و شما بر آن استوارید؟ پس سوگند به خدا شما ای جماعت زمانی که قیض روح شوید و با این اعمال از دنیا روید، خواهید دانست ما کدام یک از دین خروج کرده و کدام به آتش دوزخ سزاوارتر است.»^۴

۴. مصادره تولی

باید دانست که امویان با قبضه حکومت اسلامی، حائز مشروعیتی «ولایی» گردیدند و اختیارات

۱. همان، ص ۲۲۴.

۲. البلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۳، ص ۱۵۸.

۳. همان، ص ۱۶۵؛ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۴۴؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۲۳.

۴. الطبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج ۷، ص ۳۴۲؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۵، ص ۱۹.

اجتماعی را با تدارک برنامه‌ای گسترده، از آن خود نمودند.^۱ اما «جُند عراق» که پیش‌تر اردوگاه نظامی منطقه شامات بوده و به سبب مناطق زراعی و حاصلخیز از قدرت اقتصادی قابل توجهی برخوردار بود، پس از مرگ معاویه درصدد برآمد تا قطب حکومت اسلامی گردد.

از این رو، کوفیان اباعبدالله علیه السلام را به جمع خویش دعوت کردند و گفتند: «خدای را سپاس که دشمن ستمگر تو را نابود کرد. همان کسی که در این امت فتنه به پا کرد و امرش را به چنگ آورد. خراج را غصب کرد و بدون رضایت خلق بر آنان حکومت نمود. او برگزیدگان جامعه را به قتل رسانید و اشرار را باقی نهاد و بیت المال را در گردش ثروتمندان قرارداد. پس دور باد چنان که قوم ثمود دور گشتند. بدان که ما پیشوایی نداریم، پس به ما روی کن. شاید خداوند به واسطه تو ما را بر حق خود گرد آورد.»^۲

شاید حرکت اشراف کوفه و مردم در دو جهت برآورد گردید که سیدالشهداء علیه السلام عموم مردم را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «ای مردم، من در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی و محضر شما عذری دارم. آن این است که با دریافت نامه‌هایتان و پذیرش فرستادگانتان به حضور، سوی شما روی کردم. شما خاطرنشان ساختید که امامی نداریم. شاید خداوند ما را به واسطه تو بر هدایت گرد آورد. اگر بر گفتار خود پابرجا هستید، اینک من نزد شما می‌آیم. اگر عهد و میثاق مطمئن به من سپارید، به شهر شما می‌آیم و اگر مجبور گشته، کراهت دارید به جایی که از آن سوی شما آمدم، بازمی‌گردم.»

پس حضرتش با امهال فرصت میان دو نماز ظهر و عصر، بار دیگر به مردم روی کرده و فرمود: «ای مردم! اگر تقوا پیشه کنید و اهل حق را بشناسید، راضی به رضای خدایم. بدانید که ما اهل بیت نبوت، در تحصیل ولایت شما از این مدعیان ستمگر سزاوارتریم. البته اگر شما مایل نیستید و به حق ما آگاهی ندارید و نظرتان نه آن است که نوشتید و فرستادید، من منصرف می‌شوم.»^۳

هرچند سیدالشهداء علیه السلام در آن سخنرانی، با رعایت ویژگی‌های ذیل و به دور از شائبه‌های سیاسی، معلوم فرمود که مردم کوفه و اشراف و بزرگان‌شان همسو و در یک جهت قرار داشتند.

۱. کاربرد واژه «الناس» که افاده عمومیت می‌کند و ضمیر جمع در خطاب فرصت حضور را در اختیار عموم قرار می‌دهد. (ایها الناس انما معذرة الي الله عزّ وجل والیکم ...؛ ایها الناس إن تقوا ...)
۲. بیان دعوت عمومی اشاره به ضرورت حضور اجتماعی مردم بر گرد ولایت حق است. (ای لم

۱. المهاجر، التأسيس لتاریخ الشيعة فی لبنان و سورية، ص ۳۱.

۲. البلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۵۷.

۳. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۳۲۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵؛ الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۷، ص ۲۹۵.

آتکم حتی اتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم أن اقدم علینا. فانه لیس لنا امام، لعل الله یجمعنا بک علی الهدی. فان کنتم علی ذلک فقد جنتکم.)

۳. بیان (انها معذرة الي الله عزوجل والیکم) ترفیع درجه غایب رفعت حاضر محضر ربوبیت است.

۴. ذکر مؤکد ضمیر متکلم وحده (ی) و جمع حاضر (کم) در عبارت (ائی لم آتکم حتی اتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم ان اقدم علینا) به منظور زدودن گمان سهو عمومی و غفلت مردم بوده و مشعر به فراخوانی میهمان ویژه است.

۵. بیان (فائکم ان تتقوا و تعرفوا الحق لاهله) مشعر به ضرورت پرهیزگاری و خداترسی در ولایت حق است.

۶. عوامل محرومیت از وجود ولایت حق عبارتند از: ناخشنودی جمعیتی مشخص (به قرینه ورود «انتم» پس از حرف شرط)؛ بی‌اطلاعی از حقوق حاکم بر حق؛ تغییر عقیده حتی در صورت وجود مدرک و دست‌خط و شاهدان؛ زیرا ولایت حق تحمیلی نیست. (وان انتم کرهتمونا و جهلتم حقنا و کان رأیکم غیر ما اتنی کتبکم و قدمت به علی رسلکم انصرفت عنکم)

البته عموم مردم که خود را مخاطب احدی غیر از امویان نمی‌دیدند، خویشتن را به صلاح‌دید ایشان سپرده بودند. از این رو سیدالشهداء علیه السلام با منطق اشراف و بزرگان جماعت با آنان سخن گفت و فرمود: «اگر درباره سخنان من تردید دارید، آیا شک دارید که من فرزند زاده پیامبر شمایم؟ سوگند به خدا! در سراسر عالم فرزندزاده رسول الله صلی الله علیه و آله و پیامبر شما تنها منم. مرا آگاه سازید، آیا در برابر کشته‌ای مرا می‌کشید؟ یا مالی از شما نابود ساختم یا قصاصی بر من است؟ پس صدا زد: ای شبت! ای حجار! ای قیس! ای یزید بن حارث! آیا به من نوشتید که میوه‌ها رسیده و مزارع سرسبز شده و انبارها پر گشته، بر جُند عراق که برای آماده شده، قدم رنجه کن؟»

این سخنان در خطاب به اشراف و بزرگان کوفه، شامل نکات حقوق شهروندی است که به ترتیب اولویت ذیل بیان گردید:

۱. معرفی حضرتش و خانواده و انتساب به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله که مقدمه مطلوب تبرئه از جرائم فردی و اجتماعی قرار می‌گیرد. (فان کنتم فی شک من هذا القول، أفتشکون ائی ابن بنت نبیکم؟ فوالله ما بین المشرق والمغرب ابن بنت نبی غیري منکم ولا من غیرکم، انا ابن بنت نبیکم خاصة)

۲. استیضاح به منظور تفهیم اتهام و جرائمی که حکم قصاص یا قتل را در مورد مجرم ثابت می‌کند. (اخبروني أطلبوني بقتیل منکم قتلته؟ او مال استهلکنه؟ او بقصاص من جراحة؟)

۳. وجود دست‌نویس و مدارک و شاهدان بر درخواست رسمی برای حضور امام صلی الله علیه و آله. (الم تکتبوا الي ... انما تقدم علی جند لک مجند)

هرچند قیس بن اشعث نخستین اولویت را مخدوش جلوه داده و گفت: آیا به حکم فرزندزاده عمویت سر فرود نمی‌آوری؟ اما سیدالشهداء علیه السلام با قیاسی منطقی پاسخ داد و فرمود: تو هم برادر آن فرد هستی، آیا بنی‌هاشم باید بیش از خون ریخته مسلم بن عقیل از تو مطالبه کنند و جنایات او را بر تو شمرند؟

به این ترتیب جماعت با اهدافی که داشتند و تمایلاتی که در سر می‌پروراندند، آماده پذیرش امویان شدند و شهروند افتخاری حکومت شام گردیدند و فارغ از ولایت پیشوای معصوم، بر سیدالشهداء علیه السلام شمشیر کشیدند.

۵. برائت از پیشوای معصوم

ایجاد بیزاری اجتماعی از پیشوای معصوم که هدف راهبردی نقشه راه حکومت امویان بود، گام به گام پیگیری شد و اقدامات آن با سلب امنیت از امام حسین علیه السلام در موسم حج فراهم آمد. پس گروهی بر ره‌گیری حضرتش گسیل شدند و بر سر راه حضرتش قرار گرفتند تا از دور شدن امام علیه السلام از حریم حرم امن الهی جلوگیری کنند. اما یاران سیدالشهداء علیه السلام مقاومت کردند. نظامیان حکومت راه به جایی نبردند و آوا برآوردند و امام علیه السلام را به تفرقه‌انگیزی متهم کردند و حضرتش در مقابل با ذکر بخشی از آیه ۴۱ سوره یونس، ماهیت کارشان را برملا نمود: «لي عملي ولکم عملکم . انتم بريئون مما عمل وانا بريء مما تعملون»^۱

۶. پایان دادن به اسلام محمدی صلی الله علیه و آله و سلم

نقشه راه حکومت امویان در پی هدف گرفتن سیدالشهداء علیه السلام و فاجعه‌آفرینی در عاشورا، نه تنها برنامه حذف پیشوای معصوم را ارائه کرد، بلکه با تخطئه خاندان نبوت، در صدد پایان دادن به اسلام محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و رونمایی «اسلام اموی» برآمد. از این رو عبیدالله در خطاب به زینب کبری علیه السلام بدون برآورد توانایی دختر علی بن ابی‌طالب، گفت: «خدای را سپاس که شما را رسوا کرد و به قتل رسانید و سخنتان را تکذیب نمود.» اما پاسخی گران دریافت داشت که فرمود: «خدای را سپاس که ما را با وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم گرامی داشت و پاک و طاهر نمود. نه چنان است که می‌گویی. فاسق رسوا شد و تبهکار تکذیب گردید و او دیگری است.»^۲

به این ترتیب «اسلام اموی» همان فتنه هولناکی شد که مولای متقیان پیش‌بینی فرمود: «آگاه باشید نزد من هولناک‌ترین فتنه‌ها بر شما فتنه بنی‌امیه است. پس آن فتنه‌ای کور و تاریک است ...

۱. همان، ص ۲۷۶.

۲. همان، ص ۳۷۱؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۴۲؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

سوگند به خدا! بنی‌امیه را پس از من زمامداران بدی خواهید یافت. مانند شتری بدخو. همواره بر شما سلطه جویند تا از شما تعدادی که برایشان سودمند باشند یا زبانی نرسانند، باقی گذارند. فتنه و فسادشان بدمنظر و ترسناک و به شیوه مردم زمان جاهلیت بر شما وارد می‌گردد. در آن فتنه، علامتی از هدایت و رستگاری و نشانه‌ای که راه حق دیده شود، نیست.»^۱

نتیجه

انتصاب حکومتی از دیرباز روشی معمول و مقبول برای در اختیار گرفتن قدرت و اعمال آن بوده که در صدر اسلام برای معاویه بن ابوسفیان محقق گردید و او به روش قانونی وارد چرخه قدرت شد. از آن پس، وی درصدد برآمد تا موقعیت خود را از کارگزار حکومتی ارتقا دهد و شخص اول جهان اسلام گردد. در همین راستا، با تدارک نقشه راه تاکتیک‌ها و اهداف میان‌مدت و درازمدت حکومتی را تعریف نمود و در فرصت عقب‌نشینی روانی سپاهیان امام مجتبی علیه السلام از آن نقشه بهره‌برداری کرده و پس از خود برای خلف ناصالحش برجای نهاد.

نقشه راه حکومت امویان در پی انتصاب یزید بن معاویه به ولایتعهدی ورق خورد و با تصاحب حاکمیت اسلامی، مشروعیت پروژه حکومتی را از آن خود ساخت و سپس پذیرش ولایی جامعه را در اختیار مرکز حکومت و شخص یزید بن معاویه قرار داد تا وی طومار اسلام محمدی صلی الله علیه و آله را درهم پیچد. از همین رو با هدف قرار گرفتن سیدالشهداء علیه السلام سیاست بیزاری از پیشوای معصوم ترویج گردید، تا مقدمات رونمایی اسلام اموی فراهم آید و نسل به نسل در امت اسلامی باقی ماند.

منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارالصادر، ۱۹۶۵ م.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج، *تلبیس ابلیس*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۱، ۱۹۶۵ م.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن، *العبر*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۱، ۱۳۳۶.
۴. ابن شهر آشوب، ابوجعفر رشیدالدین محمد، *مناقب آل ابی طالب*، قم، علامه، بی تا.
۵. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، *البدایة والنهایة*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۶ م.
۶. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، شرح و تحقیق احمد صفر، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۴۹ م.

۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۹۲، ترجمه و شرح فیض الاسلام.

۷. امام خمینی، سید روح الله، وصیت نامه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۳۶۸.
۸. بروکلمان، کارل، تاریخ الشعوب الاسلامیة، ترجمه عربی بنیه امین فارس و ...، بیروت دارالعلم للملایین، چ ۱۶، ۲۰۰۵ م.
۹. البلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۴ م.
۱۰. خوارزمی، ابوالمؤید الموفق بن احمد، مقتل الحسین، تحقیق محمد السماوی، قم، مکتبه مفید، بی تا.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه (فرهنگ متوسط دهخدا)، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۸۵.
۱۲. الدینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال، تهران، نشرنی، چ ۴، ۱۹۶۰ م.
۱۳. رسولی محلاتی، سید هاشم، زندگانی امام مجتبی (علیه السلام)، قم، بوستان کتاب قم، چ ۱، ۱۳۸۳.
۱۴. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، بیروت، دارالکتب العلمیة، ط. ۱، ۱۹۹۰ م.
۱۵. مفید، محمد بن محمد النعمان، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، علمیة اسلامیة، بی تا.
۱۶. نهج البلاغه، صالح صبحی، قم، انتشارات الهجرة، ۱۳۹۵ ق.
۱۷. الطبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، ترجمه ابوالقاسم باینده، تهران، اساطیر، چ ۵، ۱۳۷۵.
۱۸. عاملی، سید جعفر مرتضی، امام علی (علیه السلام) و خوارج، ترجمه محمد سپهری، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۲، ۱۳۸۵.
۱۹. العقاد، عباس محمود، ابوالشهداء الحسین بن علی، مصر، نهضة مصر للطباعة و النشر، ط. ۲، ۱۹۹۸ م.
۲۰. فیض الاسلام، علینقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، فقیه، چ ۳، ۱۳۷۷.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط. ۳، ۱۴۰۳ ق.
۲۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب، تحقیق محمد یحیی الدین عبدالمجید، مصر، السعادة، ط. ۴، ۱۹۶۴ م.
۲۳. المظفر، عبدالواحد، بطل العلقمی، بی جا، انتشارات المکتبة الحیدریة، ط. ۱، ۱۳۸۳، ش/ ۱۴۲۵ ق.
۲۴. المغلوث، سامی بن عبدالله، اطلس الخلیفة عمر بن الخطاب، الرياض، مکتبة العیکان، ط. ۳، ۲۰۰۸ م.
۲۵. المهاجر، جعفر، التأسيس لتاریخ الشيعة فی لبنان و سورية، بیروت، دارالملاک، ط. ۱، ۱۹۹۲ م.

